

❏ شما وارد یکی از اردوگاه‌ها شدید. آن را به صورت زنده برای ما توصیف کنید و بگویید در آنجا چه دیدید؟

اولین اردوگاهی که ما به آن مراجعه کردیم، اردوگاه برج البراجنه بود و توصیف آنجا کمی سخت است. باید بگویم رفتن به آنجا به مجوزهای بیرونی بسیاری نیاز دارد و اگر غریبه‌ای وارد آنجا شود، همه می‌فهمند و از چهره‌ها مشخص است.

اگر بخواهم از امکانات آنجا برای شما صحبت کنم، متأسفانه چیزهای خوبی نمی‌توانم تعریف کنم چرا که آنها از امکانات حداقلی هم بهره‌مند نیستند و بیشتر وقت‌ها کمبود آب و گاز و برق دارند و امکانات بهداشتی هم در معمولی‌ترین شکل ممکن در آنجا فراهم است.

اما یکی از نکات خیلی مهم و حیرت‌آوری که در آنجا دیدم، امید و مقاومت و روحیه‌های مثبت در آن اردوگاه و در آن مکان زندگی آوارگان فلسطینی است. در سراسر اردوگاه، شما نمادهای مختلفی از امید و جنگیدن علیه رژیم غاصب صهیونیسم می‌بینید و اغلب روی دیوارها شعارهای مقاومت و پیروزی و امید نقش بسته و این روحیه در فضای عمومی این اردوگاه‌ها قابل رویت و تماشا هستند.

❏ در آنجا واکنش نسل جدید و نوجوانان فلسطینی چگونه بود؟

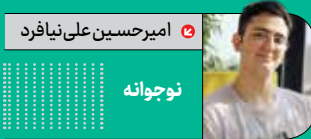
من به صورت اتفاقی و بدون هماهنگی وارد مدرسه‌ای در اردوگاه شدم و با تعجب به صحنه جالبی برخورد کردم. بچه‌های مدرسه شمع‌های مختلفی در دست داشتند و به حالت یادواره برای کودکان فلسطینی برای آنها دعا می‌کردند. مدیر مدرسه آنجا یکی از نسل اولی‌های روز نکبت بود که در آنجا کارهای جالبی انجام می‌داد. او تمام چیزهایی که به نمادهای فلسطین از قدیم تا جدید مربوط می‌شد را در دفتر و کمد مخصوصی نگه می‌داشت. از بول‌های فلسطینی تازیون و نارنگی و نقشه‌های قدیمی فلسطین همگی در کمد و دفتر این مدیر وجود داشت. او می‌گفت دوست دارم حق پدری داشته باشم به دانش‌آموزان و تاریخ فلسطین را به صورت کلی برای آنها شرح می‌داد. من در سفر خود با یک دختر خانم ۲۰ ساله فلسطینی صحبت می‌کردم و از عمد به او گفتم شما فلسطینی نیستید و اصالت شما به لبنانی‌ها برمی‌گردد. آن دختر از من خیلی ناراحت شد و با عصبانیت گفت چمدان من هر لحظه برای برگشتن به سرزمین پدری و مادری‌ام یعنی فلسطین آماده است و من به شخصه امیدوارم به زودی شاهد پیروزی و آزادی قدس و بازگشت آوارگان فلسطینی باشیم.

## گفت‌وگو با وهب رامزی، عکاسی که به اردوگاه‌های

## آوارگان فلسطینی در لبنان سفر کرد

# از بیروت تا قدس

در سال‌های اخیر به واسطه سفارت و ارتباط‌های به ظاهر ناممکن در نوجوانه جام جم با یک نوجوان فلسطینی به نام سلیم گفتگو داشتم. در ماه‌های اخیر این خبر به صورت رسمی به من و تحریریه نوجوانه رسید که سلیم، دیگر در این دنیا نیست و او هم مانند آزاده‌های دیگر فلسطینی، قرار است نماز روز آزادی قدس را در بهشت بخواند. این روزها به واسطه برگزاری نمایشگاه «کلیدهایی که عمرشان از اسرائیل پیشتر است»، به سراغ «وهب رامزی» عکاسی رفته ایم تا از علاقه او و ماجراجویی‌های خود درباره قدس بگوید.



امیرحسین علی‌نیافرد

نوجوانه

❏ عکاسی را از کی و کجا شروع کردید؟

من عکاسی را از دوره هنرستان و رشته گرافیک شروع کردم و یکی از درس‌هایمان در آن زمان مبحث عکاسی آنالوگ بود و از همان نوجوانی علاقه‌مند به این درس و کار شدم.

❏ چگونه شد که به کارگردانی هنری رو آوردید؟

مدیریت و کارگردان هنری برای من به این صورت بود که وقتی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم، بلافاصله کار خودم را با مطبوعات آغاز کردم و تقریباً هرکاری که مربوط می‌شد به کارهای پوستر، صفحه‌بندی و صفحه‌آرایی را انجام می‌دادم. تقریباً در آن زمان فضای کار گروهی وجود نداشت اما خودم سعی می‌کردم هر کاری را در این حوزه انجام بدهم و بعد از مدت‌ها که به وسیله بعضی پروژه‌ها با برخی تیم‌ها آشنا شدم؛ توانستم کارهای مدیریت و کارگردانی هنری را نیز تجربه کنم.

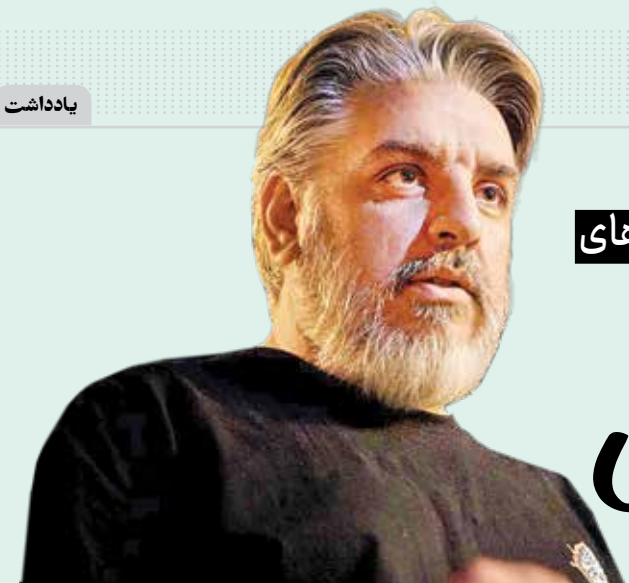
❏ نوجوانی شما در کجا و به چه صورت گذشت؟ عکاسی انتخاب خودتان بود یا علاقه خانوادگی؟

من اصالتاً بچه خوزستانم و در شوشتر متولد و تا ابتدای دوره جوانی در اهواز زندگی می‌کردم. اولین عکسی که گرفتم مربوط می‌شد به یک نخل که درست در کنار خانه‌ای متروکه قرار داشت و برخلاف آن خرابه، خود نخل سالم و درحال رشد بود. حتی به یاد دارم که تمام پروسه چاپ آن عکس را هم خودم به تنهایی انجام دادم و برای من خاطره‌ای ویژه به حساب می‌آید. درباره علاقه‌ام به عکاسی باید بگویم ابتدا علاقه شخصی خودم بود که وارد هنرستان شوم و اگر پدر و مادرها به یاد داشته باشند، در آن زمان هنرستان رفتن به همین راحتی نبود و معمولاً روی کسانی که به هنرستان می‌رفتند؛ برچسب‌هایی می‌زدند که فکر می‌کنم امروزه آن برچسب‌ها دیگر وجود ندارد.

یکی دیگر از نکات مثبت که در دوران نوجوانی من، حمایت خانواده از علاقه من نسبت به عکاسی بود که فکر می‌کنم این موضوع باعث هرچه بهتر شدن من می‌شد. من در آن زمان زیاد اهل آتش سوزاندن و شیطنت نبودم و حتی می‌توانم بگویم که زیاد هم صحبت نمی‌کردم. یکی از عواملی که باعث شد به عکاسی علاقه‌مند شوم مربی من در دوران نوجوانی در مسجد محله بود که در آن زمان معمولاً همراه دوستانم به مسجد محله می‌رفتم و به واسطه مواردی که در مسجد یاد می‌گرفتم، علاقه‌مندی‌های مختلفی هم در من ایجاد می‌شد.

❏ شما کجا و علاقه‌مندی به فلسطین کجا و از چه زمانی این علاقه شروع شد؟

ابتدا باید بگویم که معمولاً به افرادی که در پایتخت به مجالس هیات و عزاداری و... می‌روند؛ آنها را بچه هیاتی می‌نامند اما در محل زندگی‌ام در اهواز به واسطه حضور پررنگ مساجد و مربی‌های مختلف، معمولاً بچه‌ها اکثر بچه مسجدی هستند و بچه مسجدی بودن در اهواز یک سبک زندگی دارد. تقریباً می‌توانم بگویم از درس و تفریح ما در مسجد می‌گذشت. با گذشت زمانه و بزرگتر شدن من و جدی شدن اخبار، موضوع فلسطین و خبرهای مربوط به فلسطین هم برای من و هم برای باقی افراد در کشور مهم‌تر شده بود. ریشه علاقه من به



فلسطین برمی‌گردد به همان دوره نوجوانی و جوانی که به واسطه مسجد و مرور خبرها، نسبت به آن حساس شده بودم. نقطه عطف علاقه و پیگیری‌های من برمی‌گردد به چندسال گذشته که احساس کردم موضوع و دغدغه فلسطین کمی از احوالات من دور شده و این‌که این کشور و مردمان این کشور، حداقل برای کشورمان و آینده بشر اهمیت خاصی دارد. در نهایت همچنین احساسی به من در چندسال اخیر می‌گفت که شاید ممکن است بعضی‌ها ناخواسته از حس و حال مردم و روایت زندگی مردم فلسطین دور شده باشند و خواستم با این پیگیری‌هایم، جریانی را درباره سرزمین زیتون شروع کنم. همیشه بعد از شروع این دغدغه دلم می‌خواست با یک فلسطینی دیدار داشته باشم و درمورد کشورشان با آن فرد صحبت کنم که خوشبختانه این مهم اتفاق افتاد.

❏ چه شد که تصمیم گرفتید به لبنان و اردوگاه‌های فلسطینی بروید؟

در همان زمان که دغدغه من درباره موضوع فلسطین به تازگی بیشتر شده بود، یکی از اتفاقات مهم این کشور در هفتم اکتبر رخ داد و بعد از آن فکر کردم که خیلی مهم است در نزدیکی همین رویداد و بعد از این رخداد، به لبنان و به اردوگاه‌های فلسطینی بروم. در نهایت با کمک یکی از سازمان‌های فرهنگی و هنری همراه یک تیم عازم لبنان شدم و تصمیم گرفتم از چهار اردوگاه فلسطینی دیدن کنم.

این چهار اردوگاه‌های برج البراجنه، اردوگاه رشیدیه، اردوگاه شتیل در بیروت و اردوگاه برج شمالی بود که در آنجا با فلسطینی‌ها دیدار داشتم.

سال ۱۴۰۱ به مناسبت سالروز شهادت حاج قاسم سلیمانی در کشور سوریه، یک نمایشگاه هنری افتتاح شد که در آنجا هنرمندان مختلفی آثار خود را در حوزه مقاومت به نمایش گذاشتند. در آنجا خوشبختانه با نقاش یکی از آثار آن نمایشگاه آشنا شدم که از شانس خوب من فلسطینی و جزو اولین نسل از کسانی بود که اتفاق‌های هفتاد و خرده‌ای سال گذشته را به یاد داشت. وقتی آن شخص فهمید ایرانی هستم بسیار خوشحال شد و به گفت‌وگو با من پرداخت. او به من گفت

